

هو العليم

معنای «معروف» و «منکر» در فرهنگ اسلام و

جاهلیّت (2)

مبانی اسلام - جلسه ۲۵

بیانات

حضرت آیت الله حاج سید محمدحسن حسینی طهرانی
قدس الله سره

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على سيدنا و نبينا
و حبيب قلوبنا و طيب نفوسنا أبي القاسم المصطفى محمد
و على آله الطيبين الطاهرين
و اللعنة على أعدائهم أجمعين الى يوم الدين

بیان ملاکات و احکام کلی توسط شارع مقدس

قال الله تعالى في كتابه:

﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾^۱

یکی از مطالب مطروحه در السنه فقهاء این است که: آیا ملاکات کلی و احکام کلیه‌ای در شرع وجود دارد که بتوان از آن در هر برهه و زمانی و در هر موقعیت و ظرفی، استفاده خاصی نمود؛ یا اینکه باید در عمل کردن به مصادیق مسائل مطروحه در شرع، به مصادیق خاص زمان شارع اکتفا شود؟ به عبارت دیگر: آیا ما می‌توانیم در مصادیقی که با آنها برخورد می‌کنیم، از یک ملاک کلی استفاده کنیم، یا اینکه مصادیق همان ملاک‌های کلی هم باید به دست شارع باشد؟

لزوم اجرای احکام کلی شریعت بر اساس ملاکات کلی آن در هر مصداق و زمانی

با توجه به مطالبی که عرض شد، پاسخ این سؤال روشن می‌شود که نه‌خیر، دین مقدس اسلام به لحاظ تکامل و رشدی که لازمه بقاء و استمرار او است، با در اختیار قرار دادن ملاکات و کلیات، مصادیق آنها را هم در هر زمانی در اختیار انسان قرار داده است و عمل بر این مصادیق، توقیفی و تعبدی نیست. ولی صحبت در این است که پی بردن به این ملاکات - البته نه همه آنها - یکی از مشکل‌ترین مشکلات است؛ و همان‌طوری که دیروز عرض شد، برای رسیدن به این منظور، صرف بحث و تدریس و تدرّس و تحقیق و تدقیق در متون و آثار، کفایت نمی‌کند و مطلب بالاتر از این و مهم‌تر و دقیق‌تر از این قضیه است. ولی همیشه بحث در صورت ثبوت موضوع است؛ به عبارت دیگر: در هر جا که موضوع تحقیق پیدا کند، حکم هم مترتب می‌شود.

کیفیت اجرای حکم کلی «لزوم تجهیز قوا در مقابل دشمن» در دوران‌های مختلف

اگر ما بخواهیم این بحث را از جنبه فنی به مرتبه خطابی بیاوریم، باید مطلب را به این نحو ادامه بدهیم:

^۱ سوره اعراف (۷) آیه ۱۹۹ روح مجرد، ص ۱۸۷:

«عفو و اغماض را پیشه خود کن؛ و به کار ستوده شناخته شده، مردم را امر کن؛ و از مردمان جاهل روی گردان!»

ما در قرآن مجید آیاتی می‌بینیم که این آیات یک ملاک کلی برای ما بیان کرده‌اند؛ مثلاً در آیات مربوط به اعداد در قبال مشرکین و مخالفین، می‌فرماید:

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ﴾^۱ «ای مسلمین،

تا آنجا که در توان دارید برای مقابله با کفار و مشرکین، به تجهیز قوا و نیرو پردازید!»

و این یکی از احکام واجب و ضروری دین اسلام است؛ یعنی به هر مقدار که در توان دولت و حکومت اسلامی است باید برای جلب نیرو و تحصیل عده و عده، جهت خنثی نمودن و اِرعاب و تخویف دشمنان اسلام بکوشد؛ و این یکی از واجبات است!

مصادیق «اعداد قوه» در گذشته و زمان حاضر

در زمان رسول اکرم، اعداد قوه به یک صورت بود و در این زمان به صورت دیگری است؛ در آن زمان، شمشیر و نیزه و تیر و کمان و اسب و مرکب و امثال ذلک بود و در این زمان، تمام اینها به کناری رفته و سلاح‌های جدیدی جایگزین شده است. به عبارت دیگر: جنگ در آن زمان، جنگِ مردانه بود و در این زمان، نامردانه است! در آن زمان، مقابله مقابلهٔ تن به تن بود ولی در این زمانه، نامردانه دکمه‌ای را فشار می‌دهند و یک شهری از بین می‌رود؛ این می‌شود جنگ نامردانه! ولی در همین صورت و با همین کیفیت، اسلام باید با مشرکین مقابله کند و چاره‌ای نیست! همان‌طور که مشرکین در صدد اعداد قوا هستند، اسلام هم باید در صدد اعداد قوا بیاید و بلکه بالاتر.

«استعمار» بزرگ‌ترین مصداق دشمن در عصر حاضر

خدا استعمار را لعنت کند! زمان و اوقاتی بر ما گذشت که کشور اسلامی ما یکی از بزرگ‌ترین و بلکه بتوان گفت بزرگ‌ترین حلدٔ مرزی جغرافیایی را در تاریخ داشت؛ ولی سیاست‌های حکام نادان و پادشاهان خودپرست و دنیاپرست و شکم‌پرست، و در رأس همهٔ این امور، استعمار زیرک و زرنگ و گوش‌به‌زنگ، این کشور اسلامی را تکه‌تکه نمودند و به این کیفیت درآوردند. آنها برای از بین بردن اسلام بیدارتر و هشیارتر از ما بودند! کشور اسلامی عثمانی را به هجده قسمت تجزیه کردند!

این ممالک عربی که الآن می‌بینید در هر یک و جب، یک مملکت درست شده است، همه‌اش کار انگلیس است. امروزه تمام دنیا دارد زیر سیاست‌های نیرنگ‌بازانهٔ انگلیس می‌چرخد؛ و کسی از این نکته اطلاع ندارد! اینها آمدند و همهٔ کشورها را تکه‌تکه کردند که هیچ قدرتی نتواند در مقابل آنها بایستد، تا بیایند منابع اسلام را غارت کنند و امکانات را در خدمت خودشان بگیرند.

^۱ سوره انفال (۸) آیه ۶۰.

یکی از ارحام و آشنایان ما که در زمان شاه سابق مدتی در همین شرکت نفت بود، برای من گفت: یک روز من با یکی از همین مأمورین عالی رتبه انگلیس آشنا و رفیق شدم. پس از ارتباط و مراوده، یک روز از او سؤال کردم: شما کی می‌خواهید دست از سر ما بردارید و ما را راحت بگذارید؟! اوّل استیحا ش کرد: «آقا این حرف‌ها چیست و به ما چه مربوط است؟! این مسائل یعنی چه؟ مسائل طبق قرارداد و اینها انجام می‌شود.»

گفتم: نه، با تو شوخی ندارم، شما کی می‌خواهید دست از سر ما بردارید؟! گفت: «جوابش را بعداً به شما خواهم داد!»

رفت و دو روز دیگر ملاقاتش کردم و گفتم: بالأخره جواب من چه شد؟!

گفت: «من در این دو روز بین وجدان و بین سیاست، گیر کرده بودم؛ از یک طرف، مقتضای سیاست (سیاست شیطنی) به من اجازه ابراز این مطلب را نمی‌داد، و از طرف دیگر تو را شخص صادقی پنداشتم و دیدم وجدانم می‌گوید: باید مطلب را بگویی! بالأخره وجدانم را غالب کردم و الآن مطلب را به تو می‌گویم؛ ولی تو را به خدا قسم، این حرف را جایی نقل نکن و مطرح نکن و خلاصه سر ما را به باد نده!»

گفت: «جواب شما این است: شما تا وقتی نفت دارید بدبخت و بیچاره هستید! این جواب شما است!» خب همین طور هم بوده است! خیلی زیرکانه و خیلی مرموزانه کار می‌کنند! ما می‌بایست از صد سال پیش، دویست سال پیش، سیصد سال پیش، خود را برای یک هم‌چنین روزی آماده می‌کردیم! آنها از آن موقع به فکر بودند و ما در اینجا به مسائل دیگری می‌پرداختیم!

خدا انگلیس را لعنت کند! هرچه هست زیر سر همین انگلیس است! هرچه بد و بیراه می‌خواهید بگویید، به این انگلیس بگویید! تمام دنیا را این دارد می‌گرداند!

در تمام مدتی که از سابق به یاد داریم، یک نفر همچون امیرکبیر هم که چند صباحی آمد تا ایران را قدری جان بدهد، فوراً او را برداشتند و فوراً قطعش کردند! عجب، می‌خواهید برای ما دم دریاورید؟! می‌خواهید نفس بکشید؟! او را بردارید!

در زمان ناصرالدین شاه، مخترعی در ایران قبل از اینکه هنوز در دنیا تفنگ دولول دربیاید، تفنگ دولول ساخت، از وزارت داخله دستور دادند و دستش را قطع کردند و بریدند و گفتند: غلط کردی این را ساخته‌ای، این کارها به ما نیامده است!

البته دیگر کار از این حرف‌ها گذشته است! نیروهای اهریمنی آن‌چنان بر نظام عالم مسلط شده‌اند که

^۱ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۱۲۶ و ۱۶۴؛ رساله نکاحیه (کاهش جمعیت ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین)، ص ۱۰۲ و ۲۳۵؛ اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۱۹۹.

غیر از توسل به حضرت بقیة الله و استدعای تعجیل در فرج، هیچ کاری از ما ساخته نخواهد بود!

صحبت در این است که این آیه می فرماید:

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ﴾^۱

و «إعداد» را در اینجا به عنوان یک مسئله کلی ذکر کرده است، و در تحت این إعداد، قوه و رباط الخیل را آورده است؛ یعنی برای نبرد با دشمنان، اسب های جنگی و نیرو و اسلحه آماده کنید! اما همه اینها در تحت إعداد و تهیة قوه است. قطعاً در این زمان، آن وسائل با وسائل دیگری جایگزین می شوند. این را می گویند: مصادیق متعدده در تحت یک حکم کلی با یک ملاک کلی.

کیفیت اجرای ملاک کلی «احترام به والدین و بزرگان» در دوران های مختلف

یا من باب مثال: ما این همه تأکید در احترام به والدین و در احترام به بزرگان و عطف و رحمت به کوچک تران و امثال ذلک داریم:

وَقَرُّوا كِبَارَكُمْ و اِرْحَمُوا صِغَارَكُمْ^۲ «بزرگان را احترام کنید و کوچکان را ترحم کنید و از آنها دلجویی

نمایید!»

این حکم و این مسئله کلی، در هر فرهنگ و در هر برهه ای مصادیق خاصی دارد. نحوه احترام به بزرگان در این روایت و در این کلام اخلاقی شریف، ذکر نشده است و واضح است که در هر فرهنگی، احترام به یک قسم و به یک نحو است و تمام آنها داخل در تحت این حکم کلی هستند؛ و لازم نیست که اسلام آن نحوه را بیان کند، بلکه به واسطه بیان یک حکم کلی و به دست دادن یک ملاک، مصادیق جایگاه خودشان را پیدا می کنند.

ملاک مقبولیت سنن حسنه فرهنگ ها و تمدن های مختلف

ما از اینجا به این نکته می رسیم که: آنچه فرهنگ ها و تمدن های مختلف در دنیا به آن پایبند هستند و مسائلی که از نقطه نظر عرف و غیر عرف و از نقطه نظر معروف و منکر بودن در میان آنها مطرح است، از نقطه نظر اسلام هم پسندیده و ممدوح و ممضا است.

هر جامعه ای ممکن است یک نوع آدابی داشته باشند که آداب آنها با مبانی اسلامی منافات نداشته باشد و اسلام هم آنها را امضا می کند؛ مثلاً در این جامعه ممکن است یک نوع رفت و آمد و یک نوع معاشرت داشته باشند و بعضی از عقاید و اعمال را برای خودشان به عنوان سنت بپذیرند، که با روح کلی شرع و با آن مسائل کلی اسلامی منافات ندارد. این مسئله اشکالی ندارد و عیبی ندارد و اسلام هم این را امضا می کند.

اهداف شیطنانی استعمار در تدوین «منشور حقوق بشر»

^۱ سوره انفال (۸) آیه ۶۰.

^۲ الامالی، شیخ صدوق، ص ۹۴.

مسائل حقوق بشری که فعلاً در دنیا مطرح است و مسائلی است که وجدان آدمی - صرف نظر از دخالت ادیان مختلف و مذاهب مختلف - آنها را تدوین کرده است، از نقطه نظر اسلام محترم است؛ صرف نظر از اینکه خود جریان تشکیل حقوق بشر و سازمانی به نام سازمان حقوق بشر، آفریده و خلق شده دست استعمار جهانی است تا بتواند با این چهرهٔ موجه و انسان‌دوستانه، اهداف خود و سیطره و هیمنه و چپاول اموال و نفوس و أعراض مردم را حفظ کند! آنها با این حربه می‌خواهند مقاصد و منافع خودشان را که از بین بردن قوا و توان عالم است، به دست بیاورند. در آن مواردی که اقتضا می‌کند وارد عمل بشوند، مسئله حقوق بشر را مطرح می‌کنند؛ درحالی‌که خود آنها از هر جانی و سفاکی در راستای اجرای این سیاست دد منشانه، پلیدتر و سفاک‌تر هستند! شما می‌توانید جنایت و خبثاتی را در ذهن خود تصور کنید که اینها در تمام مدت تصادم و مبارزه و نبرد بین انقلاب اسلامی ایران و جمهوری عراق، از حملهٔ به مراکز غیر نظامی، مسموم کردن آب‌ها، از بین بردن نفوس غیر نظامی، هتک أعراض و از بین بردن اموال مسلمین، انجام نداده باشند؟! تمام اینها یک‌به‌یک در شرع، محکوم و حرام است! ولی شما یک کلام یا یک عبارت از آنها شنیدید؟! ابداً، این طور نبود! اما در جایی که خود همین عراق به کویت حمله می‌کند و می‌خواهد یک کشور را بگیرد، می‌بینیم که تمام دنیا و تمام محورهای استعماری دنیا در حول و حوش این قضیه، متمرکز می‌شوند؛ چون منافعشان در خطر است و آنها به دنبال منافعشان می‌گردند، لذا آنجا مسئله حقوق بشر مطرح می‌شود!

ملاک تشخیص احکام وجدانی مورد تأیید شریعت در «منشور حقوق بشر»

حالا صحبت در این است که ما می‌بینیم بسیاری از این مسائل - صرف نظر از این جهت سیاسی و ابزاری که در دست قدرت‌های بزرگ است که این رشته سر دراز دارد - مورد قبول و تأیید اسلام است. بسیاری از اینها، مثل مسئله عدم تجاوز به حقوق دیگران، مسئله عدم تخطی از حدود خود، مسئله کمک به محرومین و سیل‌زدگان و زلزله‌زدگان، مسئله کمک به مرضایی همچون جزامیان و امثال ذلک که اینها قدرت و استطاعت مالی برای مداوا ندارند، کمک به خانواده‌های افراد محروم و امثال ذلک، اینها همه مسائل ممدوح و ممضا و مورد تأیید اسلام است. صرف نظر از دخالت ادیان و مذاهب در خصوص اینها، فرهنگ جامعه بین‌المللی این مسائل را امضا می‌کند و نفس این مسائل ممضا است.

اما در مقابل، بسیاری از مسائل آنها هست که از نظر اسلام محکوم و مطرود است؛ مثلاً مسئله تساوی و تشابه بین زن و مرد در عالم، مسئله‌ای است که از نظر اسلام محکوم است، و از نقطه نظر حقوق و حدود و قوانین و احکام اسلام، بین زن و مرد اختلاف است.

من چند سال پیش از رادیو شنیدم که بعضی از افراد مطرح کرده بودند که باید تجدید نظری در مسائل بین زن و مرد بشود و آنچه را که در زمان گذشته مطرح بود، الآن باید جایگزین بشود! یعنی اسلام را کنار

بگذاریم و چیز دیگری به جایش بیاوریم! نه خیر، اینها محکوم است!

مسئله عدم اجرای حدود و قصاص در بین جامعه بین الملل، از نظر اسلامی محکوم است و باید مجرم را مجازات کرد. کسی که دزدی می کند، با تحقق شرایط، باید حد را درباره او اجرا کرد. کسی که فردی را از بین می برد، با تحقق شرایط تعمد، باید او را قصاص کرد و از بین برد. اینها محکوم است!

پابندی رسول خدا به بسیاری از احکام مقبول در جامعه بین الملل

آنچه با ملاکات و با احکام کلیه اسلامی در تضاد نیست، از نقطه نظر اسلام ممدوح و ممضا است؛ و هر چه که با ملاکات اسلامی در تضاد است، از نقطه نظر اسلام مطرود است.

لذا ما در اینجا می بینیم خود رسول اکرم هم پابند به همین سنت و همین مسئله ذهنی تعهد به مسائل و جامعه بین المللی بودند. خود پیغمبر اکرم قراردادهایی را که با مشرکین امضا می کردند، محترم می شمردند، و مسائلی که بین اسلام و مشرکین مطرح بود، پیغمبر اکرم و مسلمین به آن احترام می گذاشتند؛ مثلاً در جریان صلح حدیبیه پیغمبر اکرم به مفاد قرارداد با مشرکین عمل کردند. لازمه حسن هم جواری بین حکومت اسلام و بین سایر حکومت ها این است که به قراردادهایی که خود پای آن را امضا کرده اند، پابند باشند.

امتحان الهی برای مسلمانان در جریان تعهد پیغمبر اکرم به مفاد قرارداد صلح حدیبیه

﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّعْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ﴾^۱

«خداوند وعده داده است که إن شاء الله در آتیه نزدیک، شما مکه را فتح می کنید و بیت الله را از وجود او ثان و بت ها پاک و تطهیر می کنید، در حالتی که سرتان را حلق کرده و تراشیده اید و تقصیر کرده اید!»
پیغمبر اکرم به مفاد این آیه حرکت می کنند و به مکه می روند، منتها در آنجا مصادف با مسائلی می شوند که نمی توانند مکه را فتح کنند؛ قراردادی امضا می کنند و برمی گردند. مردم در اینجا دچار شبهه می شوند! پیغمبر می فرمایند: «حلق کنید!» یک عده حلق می کنند و عده دیگری حلق نمی کنند و می گویند: ما برگردیم چه بگوییم؟! ما آمدیم و به زن و بچه مان بشارت دادیم که می رویم و مکه را می گیریم! خب این چه وضعی است و این چه وعده ای است؟! ما جواب زن و بچه مان را چه بدهیم؟! به ما می گویند: شما عرضه نداشتید بروید یک مکه را بگیرید! بعد تازه سرتان را هم تراشیده اید مثلاً به عنوان اینکه حالا یک عملی انجام داده اید! نه خیر، ما این کار نمی کنیم! انجام ندادند و فقط تقصیر کردند.

رسول خدا فرمود: **«رَحِمَ اللَّهُ الْمُحَلِّقِينَ!»** مقصّرین را نفرمود. گفتند: «یا رسول الله، مقصّرین را هم دعا کنید!» باز فرمود: **«رَحِمَ اللَّهُ الْمُحَلِّقِينَ!»** مقصّرین را نفرمود. باز فرمود: **«رَحِمَ اللَّهُ الْمُحَلِّقِينَ!»** در مرتبه

^۱ سوره فتح (۴۸) آیه ۲۷.

چهارم فرمود: «و الْمُقْصِرِينَ!»^۱ دل آنها را هم به دست آورد! حالا یک غلطی کرده‌اید، اما دیگر از این کارها نکنید!

صحبت در اینجا است که عالم، عالم امتحان و عالم آزمایش است! فقط نصرت و پیروزی این نیست که همیشه پیغمبر در نبرد و در غزوات پیروز بشود، و فقط نشانه ظفر و نشانه سعادت در اسلام این نیست که همیشه اسلام در نبرد پیروز بشود؛ گاهی از این طرف است و گاهی از آن طرف، به نحوی که راه هدایت و راه بینش و بصیرت برای طرفین از موافق و مخالف، همیشه باز باشد، تا نه آن کسی که موافق و مطیع است، به لحاظ ظاهر توجه کند و نه آن کسی که مخالف و معاند است، به لحاظ ظاهر بخواند نگاه کند!

راه باید راه بصیرت باشد، نه راه ظاهر. راهی که اصحاب سیدالشهدا علیه السلام رفتند راهی بود که قطع داشتند بر اینکه شهید می‌شوند، نه اینکه احتمال می‌دادند. امام حسین که اشتباه نمی‌کند؛ قطع داشتند بر اینکه شهید می‌شوند! نه شهادتی که یک گلوله بیاید و خود شخص نفهمد و متوجه نشود و یک مرتبه ببیند که در عالم دیگر است؛ نه خیر، شهادتی که با تیر و شمشیر و نیزه و با نبرد و در کوران نبرد است!

فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر در اهمیت توجه به فرهنگ و سنت‌های حسنه

مردم

در اسلام توجه به فرهنگ و مبانی فرهنگی، یکی از موارد بسیار مهمی است که در استخراج احکام، چه از نقطه نظر عرفی و چه از نقطه نظر غیر عرفی، دخالت مستقیم دارد. اسلام، فرهنگ هر جامعه‌ای را اگر منافاتی با دستورات خود نداشته باشد، می‌پذیرد. امیرالمؤمنین علیه السلام در آن نامه معروف به مالک اشتر می‌فرماید: ای مالک، آن سنت‌هایی را که مردم پایبند به آن سنت‌ها هستند، آن سنت‌های حسنه را نقض نکن! سنت جدیدی بر خلاف آن سنت‌های قبلی نگذار! آنها را مأیوس نکن! سنت‌هایی که موجب ائتلاف و استیناس است، از مردم بگیر!^۲

لزوم طرد امور عرفی مخالف با روح و فرهنگ اسلام

امیرالمؤمنین علیه السلام دارد دستورالعمل می‌دهد؛ می‌فرماید: باید به عرف هر جامعه‌ای عمل کرد و فرهنگ هر جامعه‌ای را باید پذیرفت تا مادامی که مخالف نباشد! و اگر فرهنگی به مسئله‌ای ارزش داد، آن ارزش از نظر اسلام محترم است.

اگر عنوانی در یک فرهنگ به یک مورد خاصی اطلاق شد و اطلاق آن عنوان و اختصاص آن عنوان، مخالفت و تناقضی با فرهنگ اسلام ندارد، اسلام آن عنوان را امضا می‌کند و آن را طرد نمی‌کند و براساس آن

^۱ المقنع، ص ۲۷۷؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۰۹ - ۳۱۴، با قدری اختلاف.

^۲ نهج البلاغه (عبده)، ج ۳، ص ۸۹.

عنوان، حکم جعل می‌کند.^۱

ما امروزه روایات بسیاری داریم که به لحاظ مشابهت اسمی رجال حدیث، نمی‌توانیم به آنها عمل بکنیم؛ رجال سند حدیث از نقطه نظر اشتراک در اسم، موجب شبهه در وثاقت حدیث می‌شود و بالتبع از درجه حجیت و اعتبار ساقط می‌شود. حالا اگر کار به آنجا برسد که بین این لفظ، اشتراک مفهومی پیدا بشود و شخص نتواند کلام معصوم را از کلام افراد عادی بشر تشخیص بدهد، در آن صورت مقصر کیست؟! قضایایی که ما خود شاهد بودیم، بزرگ‌ترین و بهترین دلیل بر صحّت این مطلب است؛ مخصوصاً با توجه به این نکته که ریشه این عنوان، ارزیابی بشود و مشخص بشود که از کجا نشئت گرفته است.^۲

عظمت و بزرگی مقام امامت و کیفیت اعطای آن به حضرت ابراهیم

در آیه قرآن می‌خوانیم:

﴿وَإِذْ أَتَىٰ آبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾^۳

«وقتی حضرت ابراهیم خلیل (با آن مقام و مرتبه عصمت و مرتبه تلقی وحی و رسیدن به مقام خلّت) بر تمام مراتب امتحانات و اختباراتی که آخرین آنها ذبح فرزندش اسماعیل است، فائق می‌آید، خطاب امامت به او می‌رسد.»

آن‌هم چه اسماعیلی! بشری مافوق بشر، و انسانی مافوق انسان! کسی که جدّ پیغمبر اکرم، حضرت محمد بن عبدالله است و آثار نبوت در وجناتش پیداست و آثار وحی از جبینش هویداست! آن شخصی که پس از مدّت‌های مدیدی دارای این فرزند شده است و ثمره عالم خلقت را در وجود این فرزند می‌بیند؛ که گذشت از یک چنین فرزندى نه کار من است و نه شما! حالا که به او یک چنین امری می‌شود و اطاعت می‌کند، ما هم مقام امامت را به حضرت ابراهیم می‌دهیم: ﴿قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾. مسئله از این قرار است!

این یعنی مقام امامت از مقام نبوت و رسالت بالاتر است و اخصّ از آن است! مقام امامت، مقام صلوح است که به هیچ فردی عطا نخواهد شد مگر اوحدی من الرّجال!^۴ این مقام امامت بعد از گذشت آن مراحل نبوت و وحی و مراحل رسالت، و پس از گذشت مراتب و طیّ امتحاناتی، تازه آخر عمر به حضرت ابراهیم

^۱ جهت اطلاع بیشتر از کیفیت تعامل اسلام با سنن و فرهنگ‌های دیگر و میزان قبول و عدم قبول آن سنن در فرهنگ اسلام، رجوع شود به نوروژ در جاهلیت و اسلام، ص ۸۹ - ۹۲.

^۲ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۸، ص ۲۰۸ - ۲۳۲.

^۳ سوره بقره (۲) آیه ۱۲۴.

^۴ جهت اطلاع بیشتر از مقام صلوح، رجوع شود به معاد شناسی، ج ۴، ص ۲۶۸؛ رساله لبّ اللّباب، ص ۷۶؛ حریم قدس، ص ۲۶؛ گلشن اسرار، ص ۲۴۳.

داده شد! مسئله از این قرار است!

لذا توجه به اینکه چطور بدعت‌ها ممکن است نشئت پیدا کنند و چطور بدعت‌ها ممکن است در یک جامعه رشد پیدا کنند، ما را به نکات بسیار دقیقی می‌رساند که یک مرتبه متوجه می‌شویم و سر از خواب بلند می‌کنیم و چشمان خود را باز می‌کنیم و می‌بینیم که دیگر کار از کار گذشته است!

وظیفه بسیار مهم علما در شناخت ملاکات احکام و تشخیص سنت‌ها از بدعت‌ها

شناخت ملاک احکام و تشخیص سنت و بدعت، یکی از مهم‌ترین وظایفی است که باید آن را پیگیری نمود و به این آسانی نمی‌توان از آن گذشت. وظیفه اهل علم، وظیفه مدرسین و وظیفه علما این است که در هر برهه‌ای از برهه‌ها اگر متوجه اشتباه و خطا و لغزه‌ای شدند، از همان ابتدا جلوی آن را بگیرند!

اثرات زیانبار قصور امت در برابر بدعت استعمال «امیرالمؤمنین» برای سایر خلفا

پیغمبر اکرم «امیرالمؤمنین» را برای علی بن ابی طالب وضع می‌کنند و قرار می‌دهند و می‌فرمایند: «**أنتَ أمير المؤمنين!**» یا علی، امیرالمؤمنین تو هستی! حتی سیدالشهدا هم امیرالمؤمنین نیست، امام مجتبی هم نیست، امام سجاد هم نیست، حضرت بقیة الله عجل الله فرجه و ارواحنا فداه هم امیرالمؤمنین نیستند! این لقب اختصاص به حضرت علی دارد!^۲

بعدها همین خلفای بنی امیه این لقب را به خودشان بستند! البته در اول از زمان عمر شروع شد و عمر این لقب را به خودش بست! می‌آمدند و به او می‌گفتند: «**السَّلامُ علیک یا امیر المؤمنین!**»^۳ بعد عثمان و بعد یزید! امیرالمؤمنین یزید!! آن‌هم چه یزیدی!! آن لقبی که اختصاص به علی بن ابی طالب دارد، در حق کسی گفته شد که شراب خوار و سگ‌باز و قمارباز و شطرنج‌باز و میمون‌باز و هرچه از این بازها می‌خواهید بیاورید، بود. چرا این لقب امیرالمؤمنین اختصاص به یزید پیدا کرد؟! چون از اول جلوی او را نگرفتند! اگر از همان اول بلند می‌شدند و به عمر می‌گفتند: «ای عمر، به مسند خلافت تکیه داده‌ای، داده باش؛ حکومت را از علی غصب کرده‌ای! غصب کرده باش؛ ظلم کرده‌ای و آمده‌ای حضرت زهرا را از بین برده‌ای و کشته‌ای، عیبی ندارد؛ اما چرا آن لقب امیرالمؤمنین را که اختصاص به علی دارد، به خودت می‌بندی؟!» دیگر کار به آنجا نمی‌رسید که به نام امیرالمؤمنین یزید، بیایند و سر پسر رسول خدا را از بدن جدا کنند! گذشت و گذشت و این لقب استوار شد

^۱ الامالی، شیخ صدوق، ص ۳۶۷.

^۲ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی؛ ج ۲، ص ۳۵.

^۳ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۰۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۰؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۱۳.

تا کار به آنجا کشید! آن هم چه شخصی!

ملاک ایمان حقیقی در فرمایش پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

چند روز پیش یک روایت خیلی جالب و مناسب و خیلی دقیقی دیدم و گفتم این روایت را برای رفقا بخوانم. از قول پیغمبر اکرم نقل می‌کنند که حضرت می‌فرمایند:

لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ؛ «هیچ عبدی ایمان نمی‌آورد تا اینکه من پیش او از خودش

محبوب‌تر باشم،»

و يَكُونُ عِزَّتِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ عِزَّتِيهِ؛ «و قوم و خویش‌های من پیش او از قوم و خویش‌های خودش

محبوب‌تر باشند،»

و يَكُونُ أَهْلِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِيهِ؛ «و زن و فرزند من پیش او از زن و فرزند خودش محبوب‌تر باشند،»

و يَكُونُ ذَاتِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ ذَاتِيهِ؛ «(اینجا دیگر از همه دقیق‌تر است) و ذات و سرّ و سویدای من از آن

ذاتِ دقیق و لطیف و روح و سرّ و سویدای او محبوب‌تر باشد!»

یعنی: اصلاً عبدی ایمان نمی‌آورد مگر اینکه سیدالشهدا را بر خودش و زن و بچه و ... ترجیح بدهد!

این روایت هم از آن روایاتی است که از زبان پیغمبر در رفته است!

بازگشت قافلهٔ حسینی به مدینه و ابیات حضرت امّ کلثوم

آن وقت با این سیدالشهدا چه کردند؟! با عترت او و با اهل او چه کردند؟! اهل بیت پیغمبر را در بیرون

مدینه آوردند و اهل بیت در همان جا قرار گرفتند!

حضرت سکینه خطاب می‌کند: «یا رسول الله، به مدینه برگشتیم اما چه برگشتنی! یا رسول الله، نبودی

بینی فرزندان را شهید کردند، اهل بیت را اسیر کردند و از این شهر به آن شهر گرداندند!»

یک خطابی هم به جانب مادرش فاطمه سلام الله علیها دارد می‌گوید:

«ای مادر جان، نبودی بینی چطور دخترانت را بر شتران برهنه سوار کردند! ای مادر، اگر مصائب ما را

می‌دید، مصائب خود را فراموش می‌کردی و فقط بر مصائب فرزندان می‌گریستی!»

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا آلَ رَسُولِ اللَّهِ!

بِسْمِكَ اللَّهُمَّ وَ نَدَعُوكَ وَ نَقْسُمُكَ وَ نَرَجُوكَ، بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَطْهَارِ،

يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ...

الصَّوْمُ لِي وَ أَنَا أَجْزَى بِهِ [عَلَيْهِ]

يَا فَتْحُ! كَمَا لَا يُوصَفُ الْجَلِيلُ جَلَّ جَلَالُهُ وَ لَا يُوصَفُ الْحُجَّةُ، فَكَذَلِكَ لَا يُوصَفُ الْمُؤْمِنُ الْمُسْلِمُ

^۱ الامالی، شیخ صدوق، ص ۳۳۴.